

واقسام غسل تعمید و مخصوصاً بیشتر صحبت ایشان در باب تقسیم اموال موقوفه و غیر موقوفه بوده از قوانین اساسی مذهب غفات ورزیده چیزی که صحبتش بمیان نیست همان کمیچی است .

(۱۰۴) سلیقه و سبک مخصوص

همانقسم که بعضی از نویسندگان باصطلاح غیر قابل تقلید یعنی دارای سبک و سلیقه مخصوصی هستند که عاریتی نبوده و مختص با آنهاست . اشخاص نیز در زندگی گاهی دارای سبک و سلیقه مخصوصی شده این سبک و سلیقه گاه پسندیده و گاه ناپسند است . میگویند انگلیسها در همه وقت مایل بر آنند که غیر قابل تقلید بوده و مخصوصاً این حالت در طرز لباس یا حرف زدن خوب مشهود شده در زبان انگلیسی این قبیل اشخاص را خارج از مرکز یا خارق الاداب نامیده یعنی متلا طرز رفتار و حرکات و تکلم یا لباس آنها غیر از سایرین و غیر از ترنیمات معمولی بوده این مقوله که عده آنها خیلی بیشتر از آن است که در اول وهله بنظر میآید در هر عهد و زمانی وجود داشته حکایات بی‌هایات دربارۀ آنها نوشته شده و شرح حالاتشان را در تواریخ ضبط نموده اند .

بعضی صاحب هنران و دانشمندان یا بعضی از مردمان بزرگ و سرکردگان بواسطه عادت دارای سبک و سلیقه مخصوص شده یکی از مهندسین بسیار معروف فرانسه ممکن نبود بتواند کار کند جز آنکه کتابها را در اطراف خود پراکنده نموده و شکم بروی زمین داده خوابیده چیز بنویسد یا بخواند یا نقشه کشی نماید . یکی از نویسندگان خودمانرا می شناسیم که امکان ندارد چند سطر پیدرپی ترجمه نموده یا بنویسد جز آنکه در این بین یک سیکار دیگری نکشیده و مزاج خود

را بدخانیات مسموم نسازد . يك نفری را دیدیم که در هنگام راه رفتن چنان عادت بدداشتن عصا یا تسبیح کرده بود که اگر آن عصا یا تسبیح را از دست او می گرفتند دیگر قدم از قدم بر نداشته و قدرت راه رفتن از او سلب میشد . حکایت آن وزیر را در یکی از مقالات سابقه نوشته ایم که ممکن نبود کاغذی را امضا نماید بی آنکه در این بین بیرسد آیا باهم چیزی میدهند ؟ آوازه خوانی دیده شد که ممکن نبود شروع باواز نماید بی آنکه چندین بار با دستمال دماغ خود را بطوری که صداهای عجیب و غریب از آن بیاید گرفته و این آرزو بدل تمام مستمعین مانده است که مطلقا ساز زن لا اقل يك مرتبه در تمام مدت عمر خویشتن بی آنکه خود و سایرین را این همه در كوك کردن ساز معطل کند شروع بساز زدن نماید . جمعی از علما و نویسندگان عادت بنوشتن در شب و یای چراغ داشته یکی از آنها دیده شد که در روز وقتی که پرده ها را انداخته و اطاق را تاریک نموده چراغها را روشن کرده بود مهمان خود را که در هنگام رفتن مشایعت کرد وسط ظهر با شمع بر افروخته که در دست گرفته بود تا نوبت حیات بدرقه نموده خدا حافظی میکرد . یکی دیگر عادت بر آن داشت که تالباسهای فاخر خود را در بر نکرده و خویشتن را آرایش و زینت کامل ندهد نمیتوانست يك سطر مطالب نوشته دیگری انگشتی در دست داشت که میبایستی هر لحظه بنگین آن نظر اندازد تا بتواند چیزی بنویسد . شاعری که جز در بیت الخلا در جای دیگر نمیتوانست شعر بگوید معروف و در ادبیات فرانسه نیز ذکر خیر او شده است . یکی از کشیشها که از جماعه نویسندگان معروف فرانسه است میبایستی لباسهای چرکین در بر نموده و در تخت خواب

دراز کشیده يك نفر با او مشغول بازی ورق باشد تا بتواند بعضی مطالب قشنگ بخاطر آورده و مضمونهای بکر پیدا نماید . کشیش دیگری هر دفعه که در شگه کرایه سوار میشد تا در شگه چی را در هنگام رسیدن بمقصد پیاده نکرده و بسلامتی او و خود باده خواری نمیکرد دست از او بر نداشته و کرایه را نمیداد .

یکی از سرکردگان فرانسه در حفظ مراتب نظامی سابقه مخصوص یعنی بحدی تقید داشت که اگر حمام هم میخواست برود لباس تمام رسمی پوشیده و تمام نشانهای خود را زده ممکن نبود بی سر دوشی و مهمیز بحمام ورود نماید .

روزی در خیابان عبور نموده يك نفر از صاحبمنصبان فوج را دید که با لباس متعارفی پشت پنجره اطاق نشسته است او را صدا زده و اشاره نموده گفت بیا یائین . صاحبمنصب یائین و نزد سر کرده آمد . سر کرده هشت روز حبس برای او معین کرد که چرا بدون لباس رسمی بحضور وی آمده است .

سر کرده دیگری را در تواریخ فرانسه ذکر میکنند که لاینقطع لبهای وی جنبیده و مشغول خواندن دعا بوده و در همان حینی که بشکم دریدن یا سر بریدن یا آتش زدن خانه ها حکم میداد از دعا خواندن غفات نوز زیده حکایت استخاره های مکرره ما نیز معروف است . یکی از صدور فرانسه سابقه و سبک مخصوص خود را در ادب دانی و تعارفات فوق العاده قرار داده روزی یکی از وزیر مختار ها که او نیز بشدت متعارف بود بدیدن وی آمده در هنگام خدا حافظی صدراعظم خواست او را مشایعت نماید وزیر مختار مانع آمده مسابقه و تبادل تعارفات یا جنگ ادب دانی

از طرفین در گرفته چون نزدیک بدرب طالار رسیدند مهمان تدبیری اندیشیده عقب عقب خود بیرون رفت و در را بروی میزبان بست ولی میزبان کوتاه نیامده خود را از پنجره یرت کرد و دنبال وزیر مختار دویده او را تا کوچه مشایعت نمود .

(۱۰۵) خرس سیاه و خرس سفید

این مسئله را که پرسیدند خرس بچه میکنند یا تخم و در جواب گفتند از آن حرامزده هر چه بگویند بر میآید مطمین فنون حیوان شناسی رد نموده وثابت کرده اند که خرس هر قدر هم حرامزاده باشد باز ممکن نیست تخم بگذارد و همه وقت بچه زائیده ولی میگویند بچه های او در هنگام تولد شکل و قیافه معینی نداشته مادرشان بایست آنها را بایسد تا دارای سیمای ممتاز و هیئت لازمه شده و اگر در لیسیدن کوتاهی شود شکل حقیقی خود را اخذ نکرده و بقیافه نا معلومی باقی میمانند و بهمین جهت است که خرس نیم لیسیده در انشاآت نکسی میگویند که هنوز خشونت و وحشیگریهای خویش را از دست نداده صورت و سیرت انسانی نگرفته باشد و مطابق سرمایه دار یا مصادر اموری را که باصطلاح نتوان با آنها کنار آمده ایشان را رام و اهلی نمود بخرس مثل زده اشخاص کناره جو و کم مر اوده را نیز خرس نامیده و مقصود از اینکه شخص جبون را باید بر خرس سوار نمود آن است که دلداری و جرأت بوی داده و ترس او را ریخته بخاطر مأنوسش سازند یا آنکه تمام مراتب ترس و لرز او را بمرض شهود و بروز در آورده اسباب خنده و تفریح تماشاچیان گردند .

خرس از تمام حیوانات که گوشتخوارند بجز از شیر و ببر و یلانک

عظیم الجثه تر است ولی او را نباید صرف گوشنخوار پنداشته و ضم خاقت دندانهای او طوری است که همه چیز خور بودن نزدیکتر بوده و بهمین ملاحظه است که چندان سببیتی ندارد . خرس میل زیادی بخوردن شیرینی داشته و در غارت کردن کندوی عسل بی اختیار بوده ولی خرسبانهها این حیوان را بخوردن نان خالی نیز معناد کرده در تمدن میبایستی بهمین غذای ساده اکتفا نماید . در حالت وحشیگری غالباً خرس در زندگانی خود ترتیبات قدیمه را ترجیح داده مثلاً تنه تهنی شده درختهای پوسیده و کهن یا یکی از مغاره های عهدعتیق را برای سکناى خود اختیار نموده و از هر نوع قرب جواری اجتناب ورزیده در قال جبال شامخه و جنگلهای انبوهی که پای انسانی با آنها دسترسی ندارد تنها زندگی نموده و اوقات عزیز میگذراند . خرس مظهر حزم و احتیاط بوده یعنی پیرامون چیزی که بیگانه باشد نگشته و از مواقع مشکوک دوری جسته معذک دارای جرأت و رشادت است و در جنگ تا کشته نشود خود را مغلوب ندانسته و دست از حریف بر نمیدارد . پوست خرس در بلدان سرد سیر بسیار مطابوب و حکایت پوست خرسی که شکار چیان قبل از وقت آنرا فروخته بودند معروف و ضرب المثل است .

گوشت خرس و مخصوصاً خرس بچه را بعضی لذیذ یافته و در بلاد شمالی از زوده این حیوان علاوه بر رو بندی که برای حفظ چشم از برف زدگی و تابش شدید آفتاب بکار میرود و رفته های بسیار نازکی نیز میسازند که بجای شیشه در پنجره ها نصب مینمایند . خرس سفید که یاهای او بالنسبه کوتاه ولی از حیث چته دراز اندام و بزرگتر از سایر خرسهاست در حدود قطب شمال زندگی نموده خوراکش ماهی و حیوانات

دریائست . این حیوان با آنکه فون العاده سبعیت ندارد بملاحظه بی اطلاعی و عدم تجربتی که در زندگانی دارد شکار چپان در مقابل او باید بسیار احتیاط نموده زیرا چون این حیوان در روز کار خود دشمن قوی پنجه و موقع خطر کمتر دیده است کور کورانہ بجمعیت معظمی از شکار چپان که تمام مسلح باشند حمله ور شده و ممکن است اسباب صدمه گردد تفصیل بازی خرس و پاشا که یکی از مجلس سازان معروف فرانسه آنرا ساخته و در تماشاخانه ها نمایش میدهند از اینقرار است : در باریان و خواص پاشا از شدت اوقات تلخی در باطن نزدیک است قالب تهی نموده ولی در ظاهر جرئت حرف زدن نداشته زیرا از آثار غیظ و غضب پاشا ترسیده و ایمن نیستند چرا که خرس سفید پاشا که آنرا از تمام اهل حرم و عملجات خلوت خود بیشتر دوست میداشت مرده و احدی یارای آنکه این خبر را بسمع پاشا برساند نداشته رئیس دربخانه عزا گرفته و در این کار حیران مانده نمیداند عاقبت چه خواهد شد . در این بین بر رئیس مزبور بشارت میدهند که يك نفر حیوانباز بادم و دستگاه بسیار مفصلی از خارجه ورود نموده رئیس فوراً ویرا احضار کرده می پرسد آیا خرس سفید برای فروش داری ؟ حیوانباز که خرس سیاه هم نداشته زیرا تمام حیوانات او بلا استثناء در بین راه مرده و تلف شده بودند میگوید مقصود چیست ؟ رئیس دربخانه تفصیل را برای او بیان کرد . آن حقه باز تدبیری بخاطر راه داده يك بطانه پوست خرس سیاه در منزل داشت . بخیال آن میافتد یکی از کسان خود را در آن پوست جای داده و بجای خرشن بمعرض فروش برساند تا بعد ببیند چه پیش میآید .

این بود که بر رئیس دربخانه گفت خرس سفید ندارم ولی خرس سیاهی دارم که از هر خرس سفیدی بهتر بوده این خرس علاوه بر رقاصی و ساز زدن و معلقهای بیابانی زبان فهمیده و هر چه باو بگویند میکند. رئیس دربخانه بخيال آنکه این خرس سیاه که از قرار مذکور بی مثل و مانند است شاید خاطر پاشارا مشغول داشته و از خرس سفید منصرف بدارد رأی ویرا پسندیده و تا حدی آسوده خاطر شده میپرسد آیا غیر از این خرس سیاه که میگوئید حیوان دیگری نیز برای فروش دارید؟ میگوید چه حیوان دیگری این خرس سیاه من همه کار را کرده و از سایر حیوانات شما را مستغنی میسازد. میگوید مثلا اگر میمون داشته باشید میخریم. میگوید: خرس من همه کار را کرده از دیگران بی نیاز خواهید بود. میگوید مثلا طوطی هم اگر داشته باشید میخریم میگوید: «خرس من همه کار را کرده از دیگران بی نیاز خواهید بود». این عبارت که خرس من همه کار را کرده از دیگران بی نیاز خواهید بود ضرب المثل واقع شده و در انشاآت در موقعی که چیزی را بجای چیز دیگر که مناسبتی ندارد پیشنهاد میکنند یا شخصی را بمقامی که در خور او نیست میگویند میگویند خرس من همه کار را کرده از دیگران بی نیاز خواهید بود.

باری معامله خرس انجام گرفته و آن را بحضور پاشا آورده مدتی پاشا و خواص وی تفریح مینمایند.

در آخر مجلس پاشا بر رئیس دربخانه میگوید فردا آن خرس سفید خودمان را هم بیارید تا با این خرس سیاه در حضور من کشتی گرفته و با یکدیگر بازی کنند. رئیس دربخانه بیش از پیش متحیر

مانده و شب با حیوانباز چاره جوئی نموده حیوان باز میگوید نقلی ندارد همان پوست خرس سفید را که لایب کننده و نگاه داشته اید بمن بدهید تا آن را بیکی از کسان خود پوشانده و خرس سفید درست کرده با این خرس سیاهی که بشما فروخته ام و آنرا نیز بهمین ترتیب ساخته ام فردا بحضور پادشاه آورده تا بایکدیگر باصطلاح هر طور که صلاحیت میدانند جوال بروند .

رئیس دربخانه بی نهایت این رأی را پسندیده و کار را انجام داده روز دیگر پس از آنکه مدتی خرس سیاه و سفید اسباب تفریح خاطر پاشا شده بودند باطاق خلوتی رفته رفع خستگی میکردند و درضمن کله خود را بر داشته و بروی میز گذاشته نفسی باستراحت میکشیدند . ناگهان پاشا ایشان را احضار نموده از شدت عجاب خرس سفید کله خرس سیاه و خرس سیاه کله خرس سفید را بسر گذارده بحضور آمدند . پاشا تعجب نموده پرسید چه شد که کله سیاه سفید و کله سفید سیاه شد ! رئیس دربخانه گفت قربانت شوم گاهی ممکن است بواسطه غصه و اندوه بیشمار یا صدمه و ترس و هراسی که دفعه برای شخص روی داده باشد در آن واحد تمام موهای سرش سفید شده و حیوانباز از قدم جلو گذارده گفت تصدقت کردم و كذلك بالعکس .

(۱۰۶) دروغ و دروغگو

این مسئله در منطق مطرح گفتگو است که شخص دروغگو در حینی که میگوید من دروغگو هستم آیا راستگوست یا دروغگو ؟ اگر راست گو باشد باید راستگو نباشد و اگر دروغگو باشد باید دروغگو نباشد زیرا اگر راستگو باشد پس اینکه گفته است من دروغگو هستم دروغ

گفته و بنا بر این راستگو نیست . و اگر دروغگو باشد پس اینکه گفته است من دروغگو هستم راست گفته و بنا بر این دروغگو نیست .

و بالاخره از قرار معلوم بیچاره دروغگو نه میتواند راستگو باشد و نه دروغگو یعنی تکلیفش را منطقیون هیچوقت ممکن نیست معین کرده باید همه وقت سرگردان و بالاتکلیف بماند و این قضیه منطقی را باید آویزه گوش خود نماید تا من بعد بگمتن دروغ نپردازد .

معروفست دروغگو دروغ پرداز هم لازم داشته یکی از نجیب زادگان دهات که بشهر آمده بود در جمعی گفت طالاری که ما داریم سی ذرع طول آن است و چون احساس نمود که باور نمیکند بفرموده خود گفت تو بگو . نو کر گفت چرا طول آنرا میفرمائید که سی ذرع است عرض آنرا بفرمائید که شصت ذرع است .

بازی سعدی میگوید دروغ مصاحت آمیز به از راست فتنه انگیز است .

ولطری میگوید دروغی که مورت شر باشد مذموم و دروغی که اسباب خیر است ممدوح است .

دیگران مینویسند لال بودن بهتر از دروغگو بودن است . و راست گو که دروغ نمیگوید لازم نیست که همه چیز را بگوید . دروغچندان زرننگ نبوده زرننگ کسی است که با راستگوئی کار خود را از پیش ببرد . دروغگو محض حفظ ظاهر باید خیلی حافظه داشته و در رنج تعب باشد . دروغچندان تکیه گاه و کمکی نداشته ولی چه بسا اشخاص که برای پیشرفت حقیقت از جان گذشته اند . دروغگو بر سه قسم است بعضی دروغ میگویند و نفع میبرند بعضی دیگر دروغ گفته نه نفع میبرند نه ضرر . قسم

سیم حمقائی هستند که بضرر خود دروغ میگویند .

فردوسی میگوید :

زبان چرب گو و دل پر دروغ	بهر مرد دانسا نگیرد فروغ
بگرد دروغ هیچگونه مگرد	چو گردی شود بخترا گونه زرد
کسی گو بتابد سر از راستی	گزیند همی کز ی و کاستی
دروغ است گفتار او سر بسر	سخن گفتن گز ندارد ثمر
دروغ است یکسر همه گفت او	نشاید بجز اهرمن جفت او
مکن دوستی با دروغ آزمای	همان نیز بسا مرد نایاک رای
ز نیرو بود مرد را راستی	ز سستی دروغ آمد و کاستی

(۱۰۷) تخطئه

تخطئه که باصطلاح بچه ها بور کردن است در هر عهد و زمان و در تمام ممالک دنیا معمول بوده بعضی عشق بآن داشته و گاهی شغل خود را منحصر بآن کرده و بکنوع اشتها بهمرسانده اند ولی میگویند کسی که هم خود را محسوف در خطا انداختن سایرین نماید یا آدمی است مهمل و احمق یا بد ذات و شرور و یا بالاخره آدمی است که میخواهد خود را خوشمزه بقلم داده و اسباب تفریح گردد .

یکی از سرکردگان بزرگ فرانسه بعمارت بیلاقی خود رفت و جمعی از دوستان را در آنجا بتفرج و شکار دعوت کرد از جمله مدعوین يك نفر شاعر بود که همه کس با او شوخی نموده وی را تخطئه میکردند .

شب وقتی که شاعر لباسهای خود را کند و خوابید بکنفر آهسته باطاق او فرستادند تا لباسهای او را آورد آنوقت لباسها را بخیاطی دادند که شبانه آنها را شکافته و از نو برش داده خیالی کوچک کرد و

دوباره دوخت و پس از این تهیه لباسهای تنگ شده را بردند و بالای سر او گذاردند و صبح قبل از آنکه شاعر از بستر بر خیزد سر کرده با چند نفر از دوستان باطاق اورفته و اول حرفی که باو زدند این بود که چرا رنگ روی تو پریده و چرا سیمای بیماران در تو پدید آمده چرا این قسم صورتت باد کرده است ، دیگری گفت باد کردن منحصر بصورت نبوده دست و پا و تمام بدنش منتفخ و محققاً مبتلاً بناخوشی استسقاء شده است . شاعر بمقالات ایشان خندیده گفت مهمان نکوئید و از تختخواب جست زده پائین آمد و شروع پیوشیدن لباس نمود ولی همینکه دید لباسها بتن او میروند قلبش بطپش در آمده و رنگش پریده یقین برنجوری خود نمود و در بستر خوابیده گفت خیالی غریب است که هیچگونه دردی من در خود احساس نمیکنم . گفتند این هم از اثر استسقااست و رسم این مرض بر همین است . طبیب مخصوص هر ساعت بعیادت وی آمده مشغول استعلاج شد . انواع واقسام دواها از خوراکی و مالیدنی و اماله تجویز نمود تا روزی که گفت باید مسهلی بخوری ولی بجای مسهل شاعر دید يك بطری شراب سفید برای وی آورده اند آنوقت ملتفت مسئله شده دانست که او را دست انداخته تخطئه نموده اند .

یاب بنوای چهاردهم فطرتاً بسیار شوخ و اهل تخطئه بود . همه وقت از یکی از خلفای خود که مبتلاً بمرض بواسیر بود محض آنکه اسم این مرض در میان جمع برده نشود میسر سید کرة زمینی حالش چطور است و آن خلیفه جواب داده میگفت بهتر است یا بد تر . یاب مزبور طبیبی داشت که علم هیئت و جغرافی دانسته و مخصوصاً سرش برای نقشه های جغرافی و کره های مصنوعی ارضی و سماوی درد کرده بشدت طالب جمع آوری آنها بود .

روزی که خایفه بستری شد ومرضش اشتداد یافته بود یاب اطلاع بهمرسانده طبیب خود را که باصطلاح مزبور مسبوق نبود احضار کرد وگفت آیا شما کره زمین خایفه را که در تمام عالم بی نظیر است دیده اید؟ گفت نه. گفت خیلی جای تعجب است که تا اکنون در صدد دیدن آن بر نیامده اید این کره کار یکی از استادان بزرگ ورو بهمرفته چیز بسیار عالی و نفیسی است شما اگر بتوانید آنرا برای کتابخانه خودتان خریدنه یا بیک تدبیری ازچنگ خلیفه بیرون بیاورید خیلی کار بزرگی کرده اید و عالی العجاله میتوانید از جانب من باحوالپرسی خایفه که ناخوش است رفته ودر ضمن خواهش کنید که کره را بشما نشان بدهد. طبیب دیگر مکت نکرده و بخانه خلیفه رفت و چون نزدیک بستر وی رسید گفت حضرت یاب مرا باحوالپرسی شما فرستاده اند و در ضمن من نیز خود طالب آن هستم که کره زمین شما را تماشا یکنم. خلیفه گفت سایه حضرت یاب از سر من کم مباد و پشت باو کرده شاوار یاتین کشیده گفت این است کره ملاحظه فرمائید.

کار تخطئه در فرانسه خیلی بالا گرفته و در پاریس وقتی مرسوم بود که در مهمانیهای بزرگ مثل آنکه الحال در آخر رقعہ دعوت مینویسند که بعد از شام شب نشینی مجلس رقص هم خواهد بود می نوشتند یک تخطئه نو ظهور هم خواهد بود.

آنوقت یک نفر ناشناس را بجای شخص دیگر معرفی نموده یا کسی را میگفتند که کر و لال است یا بیچاره دیوانه است یا آنکه خارجه است و زبان و رسومات نمیداند و همه کس باور کرده آن شخص بازها در آورده اسباب تفریحات میشود.

روزی در پاریس دو نفر که از مهندسين بلدی بنظر میآمدند در روی پل رودخانه ایستاده و از جیب خود ریسمان کار و شاقول بیرون آورده طول و عرض پل را مساحت میکردند و نتیجۀ اعمال خویشتن را در کتابچه یادداشتی ثبت نموده دو ضمن میگفتند پنج و شش یازده و چهار یازده این بینجش ده بر يك و باین طرف و آن طرف قدم زده و نظر انداخته سر گرم مهندسی و محاسبات خود بودند . جمعیت اطراف ایشان را گرفته هر يك چیزی میگفتند و هر تازه واردی از سابقین میپرسید چه میکنند و چه خبر است ؟ آنها که عاقل بودند می گفتند نمیدانیم و آنها که از همه جا خود را با اطلاع میدانستند میگفتند مقصود تغییر ساختمان این پل است یا میگفتند مقصودی در نظر دارند که ما کاملاً بآن مسبوقیم ولی چون هنوز آفتابی نشده و محرمانه است از گفتن آن ما را معذور خواهید داشت . آن دو مهندس یکی سر ریسمان در میان دو انکشت گرفته و با ارتفاع يك ذرع از زمین در هوا نگاهداشته دیگری سر دیگر ریسمان را بهمین ترتیب بفاصله چندمطری محکم گرفته و بادت دیگر که آزادمانده و آنرا شاهین وار در هوا بوضع افقی ممتد کرده بودند هر کدام شاقولی گرفته ولی یکی از آن دو مهندس گفت عجب فراموش کرده ایم زاویه یاب را همراه بیاوریم و بيك نفر از تماشاچیان گفت این سر ریسمان و شاقول را بهمین ترتیبی که من گرفته ام اگر زحمت نباشد گرفته نگاهدارید تا من رفته اسبابی را که لازم است بر داشته بیاورم . تماشاچی با کمال خوشوقنی این خدمت را قبول نمود و قائم مقام آن مهندس واقع شد که رفت .

بعد از چند دقیقه مهندس دویم گفت با آنکه از اینجا تا ادارہ چندان

دراهی نیست نمیدانم چرا این رفیق من دیر کرد اگر یکی از آقایان این سر ریسمان و شاقول را از دست من بگیرد من يك پدا بر داشته میروم ببینم چه شده است ؟

چندین دست برای گرفتن ریسمان و شاقول جلو آمد و بالاخره يك نفری سبقت بسته شاقول و ریسمان را گرفت و مهندس دویم نیز رفت .

آن دو نفر که با يك دست سر ریسمان و با دست دیگر شاقول را گرفته و بحال آویختگی نگاهداشته بودند مدتها بهمین وضع بیحرکت مانده تماشاچیان چشم بایشان دوخته و انتظار مراجعت مهندسین را می کشیدند ولی مهندسین هیچکدام بر نگشته و پس از یکساعت خستگی و معطلی معنوم شد که آن جماعت در مورد نخطئه آن دو نفر مهندس نما واقع شده اند .

(۱۰۸) رأی کفاش و آشیان درستی

از جمله عباراتی که در ادبیات فرانسه مذکور است یکی آن است که میگویند رأی کفش دوز در باب کلاه غلط است دیگر آنکه عجبا ببینید درستکاری در چه جا آشیان میگذارد ! منشاء این دو عبارت از اینقرار است :

یکی از نقاشان معروف فرانسه رسم بر آن داشت که هر وقت یزده مهمی میکشید آنرا در محل عبور و مرور مردم قرار داده و خود در پشت آن یزده پنهان شده بمقالات تماشاچیان گوش میداد و عقاید عابریں را در باب کار خود بدست آورده گاهی از تنقیدات ایشان فایده برده یعنی وقتیکه میدید حق بجانب ایراد کنندگان است تغییرات مناسبه

در آن نقاشی داده اصلاحات لازمه مینمود . مثلا وقتی از پشت پرده شنید که شخص سوار کاری بدیگران گفت این اسبی که در این پرده کشیده اند غلط است زیرا این اسب که بدون لجام و در حال دویدن است دهانش کف کرده و این کف کردن صحیح نیست اسبی که دهنه ندارد و کسی سوار بر او نیست هر قدر هم تقلا نماید دهانش کف نمی کند . نقاش پس از رفتن ایشان فوراً از پس پرده بیرون آمد و کف دهان اسب را پاک کرده غلط کاری خود را اصلاح نمود . دفعه دیگر يك نفر کفشدوز بکفشهایی که در پرده کشیده شده بود ایراد گرفته و دلایل خود را برای سایرین ذکر نمود . نقاش دید حق بجانب اوست آنرا اصلاح کرد و باز همان پرده را روز دیگر بمعرض انظار در آورد . از قضا همان کفشدوز از آنجا گذشته گفت کفشهارا درست کرده اند ولی این کلاه را غلط ساخته اند .

این بار نقاش تاب نیاورد و از پشت پرده بیرون جسته گفت تو

کفشدوزی و رأی کفشدوز در باب کلاه غلط است !

موسیو آندره که شغارش ساختن کیسههای عاریه بود مجلس تماشائی

ساخته و بشعر در آورده رساله آنرا نزد ولتر فرستاد که ولتر آنرا

دیده و نظریات خود را در آن باب بنویسد . ولتر کاغذ دفصلی محتوی

بر چهار صفحه پشت و رو برای او فرستاد که تمام آنها را سیاه و از

این عبارت پر کرده بود که موسیو آندره کیس عاریه ات را بساز

موسیو آندره کیس عاریه ات را بساز تا آخر . بای مداخله کفشدوز

در باب کلاه غلط است . لوی چهاردهم خیاطی داشت که در سیاسیات نیز دست اندازی کرده روزی که خیاط برای اندازه گرفتن و بریدن لباسها بحضور آمده بود صحبت از ترتیبات دولتی بمیان آورده و اسباب تصدیع شده بود . لوی بیکی از پیشخدمتها گفت صدر اعظم را بگوئید بیاید اینجا تا برای من لباس اندازه گرفته خیاطی بکند . بلی صحیح است رأی کفشدوز در باب کلاه غلط است ولی رأی کفشدوزی که کلاهدوز هم باشد در باب کلاه نیز صحیح بوده و هر جامع الفنون در صورتیکه جعلی نباشد حق دارد در هر يك از فنون خود اظهار عقیده نماید .

اما در باب عبارت دیگر که عجبا درستکاری در چه جاها آشیان میگذارد ! موجد این عبارت مولیر است .

مولیر که همه کس او را شناخته میدانند در تمام عالم اول شاعر و نویسنده بازیهای خنده دار اوست و نیز میدانند مجالسی که میساخت غالباً خود نیز جزو بازیگران مندرج شده و در نمایش آنها کمک مینمود از حیث ملاحظت و اخلاق و خوشخوئی دارای مقام عالی بوده و در رسیدگی بحال ضعفا و فقرا هیچ خود داری نداشت حتی با ضعفاء العقول نیز همراهی نموده و متحمل بدیهای ایشان شده حکایت يك عمر زندگانی او با خدمتگارش معروف است : این خدمتکار که عقل یا بر جایی نداشت و بکلی عامی و بیسواد بود نظر غریبی در تشخیص شعر خوب و بد و انتقاد مجالس بازی داشته غالباً طرف شور مولیر واقع گشته مولیر هر وقت چیزی میساخت اول برای او میخواند تا ببیند پسند خاطر وی

هست یا نه و بطوری آن زن در این مرحله حساس بود که يك وقت مولیر اشعار مجلس سازنده دیگر را که چندان بدهم نساخته بود به عنوان آنکه او خود ساخته است برای وی میخواند. در هر بیتی که تمام میشد خدمتکار عقیده ابتدائی خود را تجدید نموده میگفت نه محقق است که این شعر ها از شما نیست و دیگری آنرا ساخته شما باین بدی شعر نمی گوئید.

با وجود این فضیلت خدمتکار مزبور همه وقت روزگار مولیر را تانخ داشته و متصل قرقر زده و کلمات ناهنجار بزبان آورده حتی از ناسزا گفتن نیز مضایقه نداشت. شبی مولیر در مجلس بازی ورود نموده مشغول گفتگو و کار خود بود. الاغی را که در آن بازی لازم میشد بخدمتکار مزبور سپرده بودند که در موقع معین او را بصحن مجلس در آورد. الاغ که هنوز نوبتش نرسیده بود در پشت بساط بنای عرعر را گذاشت و صدای او اسباب خنده تماشاچیان شد. مولیر سر بآن جانب برده گفت الاغت را ساکت کن. الاغ عرعر خود را مداومت داده مکرر کرد. مولیر مجدداً گوشزد نمود که الاغ را ساکت کن. در این بین دفعتاً الاغ قبل از موعد وارد صحن شد در حالیکه خدمتکار را که افسار در دست داشت باخود کشانده همراه آورده بود خدمتکار فریاد زنان بمولیر گفت تو عجب بی شعوری هستی که متصل میگوئی الاغت را ساکت کن الاغت را ساکت کن در صورتی که می بینی از عهده نگاهداری او بر نمی آیم چگونه توقع داری که عرعر او را بتوانم خاموش کنم!

بمحض حدوث این قضیه جمعیت تماشاچی دست زده و هلهله نموده. اسباب خنده و تفریح ایشان کمالا فراهم شد و از آن بعد هر وقت که خدمتکار مولیر در بازیها خود را نشان میداد همگی دست زده مرحبا و تحسین گفته مراجعت او را تقاضا نموده و مکرر مشاهده نمودن ویرا درخواست میکردند.

باری مولیر چنانکه گفتیم در ملایمت اخلاق مشهور آفاق بوده و بیشتر از همه کس فقرا و مساکین را مراعات نموده روزی بیک نفر فقیر که صدقه از او طلب کرده بود پولی داده و با یکی از رفقای خود سوار کالسکه شده راه افتاد. آن فقیر دنبال وی دوید و چون باو رسید گفت بجای آنکه پول سفید یا پول سیاهی بمن داده باشید اشتباه نموده بیک بیست فرانگی پول زرد بمن داده اید. مولیر علاوه بر آنکه آنرا قبول نکرده پس نکرقت بیک بیست فرانگی دیگر نیز از جیب درآورده باو داد و روبروی خود کرده گفت عجبا ملاحظه فرمائید درستکاری در کجا آشیان میگذارد!

این عبارت یا شبیه بآن گاهی بطور طعنه نیز استعمال شده مثلا در باره کسی که محض جلب فواید شخصی از راه عوام فریبی بعضی وطن پرستی های ساختگی از خود بروز بدهد میگویند عجبا ببینید وطن پرستی در کجا آشیان میگذارد!

(۱۰۹) گوش خر و وجود اکسیری

میداس که در افسانه ها پادشاه یکی از قطعات یونان است دو قضیه ناگوار برای وی روی داد که هر دو خنده دارند! در موقعی که مقدم جمعی از خدایان اساطیر را خوب پذیرفته و

خدمتگذاری کرده بود یکی از خدایان گفت از جمله آرزو هائی که در دل داشته باشی ممکن است یکی را من اجابت نموده و مرام قلبیت را انجام بدهم . میداس گفت اکنون که بذل مرحمت فرموده مسئولم را میپذیرید خواهشمندم این خاصیت را در وجود من بگذارید که بهر چیز دست بزنم طلا شود . پیشنهاد وی پذیرفته شد و بهر چیز دست می گذاشت طلا میشد . در ساعات اول از اکسیر شدن خود بسیار خوش حال بود ولی وقتیکه خواست غذا بخورد دید غذا در دست او مبدل به قطعات طلا شده و دیگری نیز اگر لقمه بدعانش گذاشتی بر خورد لب و دهان آنرا طلا کرده نزدیک بود با وجود این همه ثروت و طلا ها که اطراف وی جمع شده بود از گرسنگی بهلاکت برسد . خدائی که این خصوصیت را در حق وی کرده بود دلش بحال او سوخت و گفت اکنون که میدانم ازین آرزو یشیمانی باید در رودخانه که از این به بعد موسوم برود خانه طلا خیز خواهد شد غسل نمائی تا خاصیت اکسیر بودن از وجودت سلب گردد .

میداس فوراً همین کار را کرد و از آن روز بیعد است که در شن و ریزگهای آن رودخانه ذرات ودانه های طلا یافت شده استخراج کنندگان ریزك شوئی نموده و طلا بدست میآورند .

واقعه ناگوار دویم که برای میداس روی داد این بود که یکی از دوستانش گفت من نی لبك را بجدی خوب میزنم که رب النوع ساز و آواز هم باین خوبی ممکن نیست بزند . این سخن چون بر رب النوع ساز و آواز رسید در مقام مسابقه بر آمد و قرار بر آن گذاردند که

آن دو نمر نی زده و میداس گوش داده مصدق و حکم واقع شود .
میداس اعمال غرض کرد یعنی از رفیق خود طرفداری نموده
گفت او بهتر میزند .

رب النوع بشتت رنجید و بتلافی این کار گوشهای میداس را از
بابت حق القضاوه مبدل بدو گوش الاغ نمود تا با حماقت وی مناسبت
داشته و شاید بعد ازین با آن گوشها که بزرگتر و فراخترند بتواند
آواز نیک و بد را تشخیص دهد . میداس این گوشهای خود را سعی
مینمود که از نظر ها پنهان داشته یک نوع تاج مخصوصی برای خود
ساخته بود و از خاصه تراش خویشتن قول شرف گرفته بود که مطلب را
باحدی ابراز ننماید . خاصه تراش نیز بعهد خود وفا نمود ولی این سر
گمران که مانند گوهی در دل وی جای گرفته بود اسباب شکنجه درونی
او شده از فاش نکردن و نگفتن آن خاطرش بسی نا راحت بود تا
بالاخره تدبیری اندیشید و مصمم شد که این عقده را از دل بگشاید بی
آنکه بر خلاف عهد رفتار نموده باشد ؛ روزی بصحرا رفت و گودالی
کند و دهان نزدیک گودال آورده گفت پادشاه میداس گوش خرد دارد
پادشاه میداس گوش خرد دارد ! و دل را از این بار تهی نموده گودال
را دو باره از خاک پر کرد و بمنزل رجعت نمود . چند روزی که از
این مقدمه گذشت بگذشته نی در محل گودال روئید که چون باد با آنها
میوزید این آواز از آنها بگوش میرسید که پادشاه میداس گوش خرد دارد !
پادشاه میداس گوش خرد دارد ! رهگذرانی که این صدرا شنیدند برآز

نهفته بی بردند و این خیر را بدیگران نقل نمودند و از دیگران بدیگران
دهن بدهن گردید تا بما رسید و معلوم شد اینکه میگویند کل سر جاوز
الاتین شاع «قصود اراتنین در اینموقع دولب است .

این دو قضیه ناگوار که برای پادشاه میداس روی داد در انشاآت
ضرب المثل واقع شده : کار کردن و هنر را با کسیر بودن مثل زده
کسانی را که دولت بایشان رو آور شده و بهر کاری که دست میزنند
بهره میبرند میداس نامیده حمقا و کسانی که خوب را از بد تشخیص
نمیدهند میگویند گوش میداسی دارند .

ولطر یکی از دوستان خود که شعرهای او را در مجمعی نپسندیدند
بودند نوشت هیچ غصه و اندوهی نیست زیرا گوش آنان از گوش پادشاه
میداس کوچکتر نیست .

(۱۱۰) بدی ترقیات عدلیه

مقاله اساسی شماره هشت هزار هشتصد و هشتاد و سه از ورنان
منظبه پاریس در باب قانون استمهال و کرایه خانه هاست که اخیراً در
پارلمنت فرانسه باز مطرح گفتگو شده این مقاله منتهی بمقایسه اوضاع
عدلیه جدید و قدیم و عنوان آن این است : هر قدر قضات و قوانین
کمتر باشند جریان عدالت بیشتر است .

و ما برای تذکار خاطر خوانندگان محترم خودمان خلاصه یک
سمتی از این مقاله را ترجمه و ذیلاً درج میکنیم :

اگر رکنار که هفت یا هشت دفعه میلیارد است تبعه فرانسه بود

و بجنگ یا بیکی از کارخانجات دولتی رفته بود میتوانست بر طبق قوانین جاریه مالیات خود را نداده و وجه اجاره خانه را بصاحبخانه نپردازد در صورتیکه صاحبخانه نان شب نداشته و از گرسنگی مشرف به اِلَکْت شده باشد!

از ابتدای جنگ تا کنون همه وقت مکاتیب بسیار زیاد چه از جانب مستأجرین و چه از جانب موجرین یا اداره ما رسیده و شکایت از قانون استمهال نموده چون بدقت آنها را ملاحظه کنیم می بینیم چه بسا حق بجانب موجرها و چه بسا حق بجانب مستأجرها بوده قوانین موضوعه اگر چه در بعضی از مواقع اسباب جریان عدالت میشوند ولی در مواقع دیگر ظالمهای فاحش از آنها تولید شده منافعی با حقانیت و عدالتند: در يك خانه که چندین نفر از کارگران آنجا را اطاق باطاق کرایه کرده در زمان معمولی وجه اجاره را بخوبی میپرداختند اکنون بملاحظه آنکه برای دولت کار میکنند خود را از ادای کرایه معاف نموده اند در صورتیکه اجرت یومیه شان در این ایام از دو تا پنج برابر بیشتر شده است و در صورتیکه پیر مرد صاحبخانه که او را میشناسیم يك نفر کارگر و کاسب قدیمی است که از پس اندازه های يك عمر زحمت و مشقت خود این خانه را ابتیاع نموده و فعلاً هم راه معاش دیگری نداشته باید از جاره آن خانه زندگی نماید ولی اکنون از اثر این قانون بایستی تهی دست مانده و از گرسنگی بمیرد در حالی که دولت هم تمام اقسام مالیات های مستقیمه و غیر مستقیمه خود را از او مطالبه و در یافت میدارد!

در این مورد آن مطالبی را که ما مکرر در این صفحات گوش زد کرده ایم تکرار نموده میگوئیم در ابتدای هر امر وقتی که کارهای درهم و برهم بروی هم ریخته و همه کس عقل خود را گم کرده است عذر خبای از چیزها بالطبیعه خواسته شده زیرا باید بملاحظه الایم فالایم بکلیات و اصول پرداخته فرصت آنکه بفروع و جزئیات رسیدگی کنند ندارند لهذا قوانین موضوعه با آنکه يك یای آنها لنگ است علی العجله بکار افتاده و چون موقتی هستند از معایب آنها صرفنظر توان کرد اما پس از انقضای سی ماه که از عمر این جنک میگذرد هیچ عذری پذیرفته نشده مسامحه و تعلل راهی نداشته این مدت مدید برای جبران هر گونه سهل انگاری و اصلاح هر گونه غلط کاری کفایت کرده فرصت مراجعه و تجدید نظر و مطالعه و در تحت نظر در آوردن یکایک از جزئیات و دقت نمودن در مواد را بدست داده است . ولی چون می بینیم که مذاکرات این مسئله در پارلمنت خیلی طویل الذیل شده و از اطاق مبعوثان گاهی آنرا بسنا انداخته و گاه از سنا دو باره پس میفرستند چنین گمان نموده بلکه یقین داریم که در آئیه نیز يك یا که سهل است چندین یای این قانون لنگ مانده همه وقت ناقص و غیر مکمل خواهد بود زیرا قانون گذاران بالاخره روزی خسته شده و بیک طرزی هر چه باشد آنرا خاتمه داده بدست قضات میدهند تا قضات از روی آن طی دعاوی کرده حکم نمایند .

صد سال است که پارلمنت ما شب و روز مشغول اصلاح و تکمیل قوانینی است که مبتکرین آن قوانین آنها را بعقیده خود بسیار متقن

و مکمل ینداشته جوابگوی هر نوع قضیه و مناسب هر گونه فرضی می دانستند غافل از آنکه طرز اجرای عدالت با این ترتیباتی که ما داریم غلط بوده زیرا قضات ما از روی وجدان حکم نکرده مجبور و مقید بر آنند که از خطوط پر پیچ و خم قانون خود را خارج نساخته و در مقامات عالیه مسئولیتی پیدا نکرده بر خلاف مناسبات و مقتضیات رفتار نکنند اگر چه بر خلاف واقع و حقانیت حکم داده باشند .

سی سال است با صفت جریده نگازی و سمت و کالتی که دارم همه وقت شاهد و ناظر ساختن قوانین و اجرای آنها بوده در این سی ساله اکثر اوقات خود را مصروف این موضوعات نموده آنچه پس از ملاحظات دقیقه و تجارب عدیده بدست آورده و یقین کامل بآن بهم رسانیده ام این است که عدالت حقیقی عدالت واقعی و عدالت صحیح همان است که اغلب در تمدنهای ابتدائیه و ادوار سابقه جریان داشته قاضی قدیم مشرق زمینی که اسناد طرفین را ملاحظه مینموده و بمقالات آنها بی آنکه و کیلی در میان باشد گوش میداد غالباً بر طبق وجدان خود حکم نموده در آزادی عقیده و استقلال وجدان ملاحظیات و مراحل قانونی کمتر دخل و تصرف میکرد .

آزادی و استقلال غالباً بزبان وجدانی حرف زده عدم استقلال و تبعیت است که بیشتر اوقات وجدان را خاموش میسازد !

بجای صد نفر قاضی که در تمدن کنونی غالباً بوجار لنگانند اگر ده نفر قاضی بگذاریم که مواجب آنها ده برابر زیاد تر شده و بکلی استقلال بآنها داده یعنی ترس و امید را از دل آنها بیرون کنیم و

بعبارت اخری از طرفی بدانند که تا آخر عمر ترقی برای ایشان ممکن نشده هیچوقت بمقام عالیتری نایل نخواهند شد و از طرف دیگر بدانند هیچوقت ممکن نیست تنزل کرده یا معزول شوند آنوقت این همه قوانین باحواشی و متون پیچ و خم دار خود و این همه تفصیلات راجع بمحاکمات و طی مراحل قانونی موقوف و زیادی شده بخوبی و سهولت اجرای عدالت یعنی احقاق حق و رفع ظلم خواهد شد . « ترجمه تقفی »

مقاله فوق اگر برای دوایر عدلیه ما نوشته میشود عیناً صدق میآید با این حال باز سعی میکنیم اگر بتوانیم بشعبات عدلیه روز بروز بیفزائیم!

« عصر جدید »

(۱۱۱) حس ترجمه

در چاه بزرگ زمستان امسال در یکی از خیابانهای شهر پاریس طرف صبح که بر توی زرد رنگ آفتاب بی رمق از پشت ابرها تابیده و شبم منجمدی را که بر شاخه های عریان چسبیده اند ذوب کرده قطرات آنرا بر سطح زمین پیاده رومی چکانید جمعیتی که برای خریدن ذغال سنگ از خانه های خود بیرون آمده و بمحل ذغال فروشی رو آور شده اند يك يك از راه رسیده و دنبال یکدیگر صف کشیده و ردیف ایستاده منتظر آند که نوبت رسیده هر يك يك کیسه ذغال سنگ که وزناً سه من تبریزی می شود دریافت داشته و بخانه رجعت کرده خود و کسان خود را گرم کنند هر پنج دقیقه پنج دقیقه بکنفر که در سر صف واقع میگردد پول داده و کیسه خود را گرفته و گذشته دیگری جای او را میگیرد . تمام این اشخاص محزون و فقیر بنظر در آمده سرمای مرطوب پا های ایشان را